

## بازگشت به مدرسه، بعد از ۲سال ترک تحصیل



قاسم رفیعا  
شاعر و طنزپرداز

دیگر به مشهد نرفتم. یک روز پسرعمه عیسی گفت: من خودم برات کار پیدا می کنم. فکر نکندیک پسرعمه عیسی سنش خیلی ازمن بیشتر بود. نه،مادرم موقعی که من را پایه ماه بوده، در همان زمستان ۱۳۵۰ که می دانید وحشتناک ترین زمستان ایران بوده است، اسمال را که نوزاد بوده، توی برف و بوران می برد بهداری.

ظاهرا زمستان ۱۳۵۰ دقیقا وقتی من به دنیا می آیم، وحشتناک ترین زمستان کل تاریخ در ایران بوده است. پنج روز یک بند برف می بارد و هزار نفر در ایران کشته می شوند! من ششم بهمن به دنیا آمدم و آن برف در همان روزها شروع شد. همه این قصه های تونل در کوچه ها و این حرف ها مربوط به همان سال بوده است.

به همین دلیل، من بیشتر اوقات سرما خورده بودم. نصف بیشتر سال، دماغم آویزان بود و خل و فش می کردم. عادت کرده بودم با کف دستم، دماغم را بکشم بالا؛ برای همین نوک دماغم بیشتر اوقات سیاه بود. اما چرا عیسی آن قدر خودشاخته بود؟ به هر حال آخرش بازهم پسرعمه عیسی وارد شد و گفت: اصلا غصه نخور! خودم برات کار پیدا می کنم. همان شب آمد خانه مان و گفت: از فردا می ری فیلترسازی.

یک فیلترسازی در ویلاشهر بود. (توملک آقای جمشیدی عنبران. با توان فیلتر فرق می کرد.)

کارم آنجا خوب بود. بماند که هفته ای یک بار انگشتم می رفت زیر چیچی و من مشتری همیشگی بیمارستان شریعی بودم. یک روز پسرعمه، مرا دید و گفت: از کارت راضی هستی؟

- بله. فقط وقتی همه می رند خونه، من باید تمام کارگاه رو جارو کنم. بعضی وقتا تا نصف شب طول می کشه.

- حلش می کنم. نگران نباش!

غروب فردا که داشتم جارو می کردم،

یک لحظه رفتم دم در، دیدم یکی از صاحب کارها دارد با پسرعمه صحبت می کند. حالا این ها هیکلی و درشت بودند و پسرعمه، ریزه پیزه و کوچولو.

صاحب کار من، دستش را به پشتش گره زده و خم شده بود و داشت با اسمال

صحبت می کرد. عیسی هم با انگشت داشت صاحب کارم را تهدید می کرد.

خلاصه سریع آمدم سر کار جارو کشیدن کارگاه. بعد از چند دقیقه، صاحب کارم آمد داخل کارگاه و من را فی الفور اخراج کرد. من با چشمان اشکبار رفتم پیش پسرعمه. گفت: و لشون کن، اصلا ناراحت نباش! فردا خودم می برمت سر کار.

فردا با پسرعمه رفتم گلخانه هاشم آقا. پسرعمه آنجا کار می کرد. من هم شدم کارگر گلخانه. مدت زیادی در گلخانه هاشم آقا کار کردم. هاشم آقا یک کارگر افغانستانی داشت به نام مش قاسم. او خیلی می فهمید. مثل لبلل انگلیسی صحبت می کرد و شخصیت عجیبی داشت. بعدا شایع شد مش قاسم (حالا با آن اسمی که ما ازش می شناختیم) وزیر کشاورزی افغانستان در دوران نجیب... بوده است.

در این دو سال، اوایل مهر فقط گربه می کردم. وقتی می دیدم بچه ها با چه ذوقی می روند مدرسه، اشکم درمی آمد. ته دالان طاحونچی ها توی کوچه آسیا، یک خانه بود که قبلا متعلق به خانواده عربیان بود.

به تازگی آقای مسعود شریفی، خانه را خریده بود. من مسعود آقا را نمی شناختم، هر چند قوم و خویش ما بود، زیاد ندیده بودمش. یک شب در کوچه من را دید و گفت: آقای رفیعا! چرا مدرسه نمیای؟

- من ترک تحصیل کردم.

لب پابینش را طبق عادت گاز گرفت و گفت: این چه حرفیه؟ ترک تحصیل چیه؟ همین فردا میای مدرسه. این حرف مسعود آقا انگار یک تلنگر بزرگ توی زندگی ام بود. انگار منتظر همین حرف بودم. فردا رفتم مدرسه. البته اوایل به صورت مستمع آزاد سر کلاس ها شرکت می کردم. دیگر آن آدم قبلی نبودم. درس خواندن برایم یک آرمان بود. مدرسه را دوست داشتم.

صبح تا شب کتاب دستم بود. من برگشته بودم مدرسه اما نه مثل قبل. عوض شده بودم. آدم دیگری شده بودم و این بازگشت را مدیون مسعود آقا شریفی بودم که به جای آقای کریمی، مدیر آموزشگاه محمد باقر صدر شده بود.

### زائر نوشت

## آقا قربانت شوم!



یک بار رفته بودیم روز پزشک را به «دکتر احمدشاه فرهت»، پزشک حاذق افغانستانی که تخصص کودکان دارد و در مشهد شهرت زیادی به دست آورده است، تبریک بگوییم که دکتر روایت جالبی از اولین زیارت خود در حرم آقا امام رضا<sup>(ع)</sup> تعریف کرد.

او می گفت اوایل دهه ۶۰ که برای اولین بار از قندهار به مشهد آمده بود، ماشین هایی که از هرات او را به مشهد رسانده بودند، دکتر را در ترمینال پیاده کرده اند. بعد سوار یک تاکسی می شود و از راننده می خواهد تا او را به حرم برساند. راننده، آقای دکتر را در فلکه آب (میدان بیت المقدس) پیاده می کند و می رود. دکتر فرهت تعریف می کرد که من هنوز حرم را ندیده بودم. وسط فلکه آب از بنده خدایم پرسیدم: ببخشید حرم کجاست؟ وی می گوید پشت سرت است و این می شود اولین دیدار او با حرم. من به واسطه اینکه در طول این سال ها میهمان های



زینب نثار  
سید محمد رضا هاشمی

زباید از افغانستان داشته ایم که برای زیارت به مشهد می آمدند. آدم های زیادی را دیده ام که زیارت اولشان چه حال خوبی داشته است. با آن ها حرم رفته ام و ساعت ها منتظر مانده ام تا زیارت کنند. بعضی هایشان سواد نداشتند و برایشان آمین... خوانده ام. یک بار پسرعموی پدرم را که از غزنی برای زیارت به مشهد آمده بود، بردم حرم را زیارت کند. اولین بارش بود. در راه رسیدن به حرم، قصه هایی از آرزوی پدر و مادرش برای سفر به مشهد تعریف کرد، از اینکه آن روزها امکانات کم بوده و فقر زیاد و خیلی ها آرزوی زیارت حرم امام رضا<sup>(ع)</sup> را با خود از دنیا بردند. وقتی به حرم رسیدیم، دست به سینه رو به گنبد ایستاد تا به آقا سلام بدهد. مثل ابر بهار اشک می ریخت و مدام می گفت: آقا! قربانت شوم، چند سال پیش این بنده خدا از دنیا رفت و تصویر حال و هوایش از نخستین زیارتش، هنوز از ذهنم پاک نشده است.

## عکس زائر

حامد سدیدی و همسرش که فقط دو ماه از آغاز زندگی مشترکشان گذشته است، از شهر گنبد به مشهد آمده اند تا نخستین سفر دوفره شان همراه با شیرینی زیارت بارگاه مظهر رضوی باشد. این زوج شمالی وقتی که در نوجوانی به همراه خانواده به مشهد آمده بودند، فکرش را هم نمی کردند باربعی که چشمشان به گنبد طلا می افتد، دستشان در دست یار باشد و دلشان آرام و امن.

عکس: احمد حسنی / شهر آرا

|           |     |      |       |
|-----------|-----|------|-------|
| رطوبت هوا | ۵۲٪ | ↓ ۳° | ↑ ۱۵° |
| صبح       | ۳   | ظهر  | ۱۱    |
| عصر       | ۵   | شب   | ۷     |

|                            |                                 |
|----------------------------|---------------------------------|
| <b>اذان ظهر</b> ۱۱:۲۰:۱۰   | <b>نیمه شب شرعی</b> ۲۲:۴۰:۵۲    |
| <b>غروب آفتاب</b> ۱۶:۱۷:۲۷ | <b>اذان صبح فردا</b> ۰۵:۰۴:۵۴   |
| <b>اذان مغرب</b> ۱۶:۳۷:۰۶  | <b>طلوع آفتاب فردا</b> ۰۶:۳۵:۳۴ |

### اول شخص

## ۲۳ آذر ۵۷ به روایت یک شاهد عینی

درباره دکتر محمود فرهودی، هم زمان با سالروز حمله رژیم پهلوی به بیمارستان امام رضا<sup>(ع)</sup>



آرزو چشمه سنگی  
چشمه

از جایی که دکتر محمود فرهودی ایستاده بود، می توانست ببیند گلوله هایی را که هر کدام در جایی سر می شوند، یکی بر در، یکی بر دیوار، یکی بر دست و یکی هم بر پای همکارانش که پرسیده بودند اینجا چه می کنید؟ ساعت دیواری غبار گرفته بخش اطفال، همان عددی را نشان می داد که در بخش داخلی بود. ۱۰ صبح ۲۳ آذر ۵۷ چماق به دستانی که قانون اساسی شاهنشاهی برایشان حجت بود، دسته دسته از درهای جنوبی و شرقی وارد محوطه بیمارستان شده بودند و بعد از تخریب اتومبیل های پارک شده، آمده بودند سراغ مردم غیر نظامی و دردمند.

مردم که از بیرون به بیمارستان وارد شدند، حکومتی ها پا به فرار گذاشته بودند. جای گلوله مسلسل و تانک از دیوار بیمارستان پاک می شد ولی جان کودکان نه ماهه بخش اطفال هرگز به کالبدش بر نمی گشت. مجروحان و خسارات به جامانده، روزها بعد، محل بازدید هزاران نفر از مردم عادی شهر شده بود و ظهر همان روز، پیشگامان مبارزات مردمی از جمله رهبر معظم انقلاب، آیت... و اعظم طبسی، شیرازی، مروارید، شهید هاشمی نژاد و میرزا جواد آقا تهرانی، عاملان حکومت را محکوم کردند و حضرت امام خمینی <sup>(ع)</sup> در پارسی به همین منظور سخنرانی کرد. دکتر فرهودی از اعتصاب دو هفته ای کادر درمان می گوید، از ممانعت برخی پزشکان برای ویزیت خانواده عاملان جنایت، از بیمارستان که مبدأ اظهارات شده بود و از مجسمه ساقط شده محوطه



### روایت رضوی

## نانت اگر حلال نیست، جایت را عوض کن

تا کسی گرفته بودم. راننده از همان ابتدا که از شلوغی خیابان و وضعیت اقتصادی این روزها شروع به صحبت کرد، حدس زدم که تا مقصد، احتمالا درباره موضوعات زیادی گفت وگو خواهد کرد. سر درد دلش باز شده بود و می گفت: «من قبلا شاگرد یک بنگاه خرید و فروش ماشین بودم. ماشین های خارجی مشکل دار را دستی به سر و رویشان می کشید، یک کارواش می برد و عروسک می کرد و می فروخت. به خریدار هم خیلی درباره جزئیات حرفی نمی زد، مگر اینکه خریدار، خودش آدم پیگیر و دقیقی بود و می فهمید. ولی اغلب ظاهر ماشین آن قدر فریبنده بود که دل مشتری را می برد. یک بار به صاحب کارم گفتم: چطوری نمی فهمند؟ گفت: اگر تو گوشی همراه بخری و صفحه اش شکسته باشد و عوض کرده باشند، مگر همه فروشنده ها می گویند؟ گفتم: خب، بعد از مدتی کار کرد می فهمم. گفت: خب، مشتری ما هم اگر موقع خرید نفهمید که هیچ، اگر فهمید، بعد، او هم آیش می کند! یک روز با همین پرابردی که الان شما را سوار کرده ام، از



زینب نثار  
زینب نثار جهانگیر

همین شد که شغلم را عوض کردم. حالا راننده تاکسی هستم. شاید اگر شاگرد آن بنگاه مانده بودم، هم ماشین بهتری داشتم و هم شرایط زندگی ام بهتر بود اما الان حداقل مطمئن نانی که سر سفره ام می برم، شک و شبهه ندارد. یاد روایتی از امام رضا<sup>(ع)</sup> افتادم که می فرمایند: «بر تو باد به صبر کردن و طلب روزی حلال!»، (کلینی، ۱۳۶۲، ج: ۴۸۸).



## زائران گنبد طلا، از گنبد شمال

مشهد آمده اند تا نخستین سفر دوفره شان همراه با شیرینی زیارت بارگاه مظهر رضوی باشد. این زوج شمالی وقتی که در نوجوانی به همراه خانواده به مشهد آمده بودند، فکرش را هم نمی کردند باربعی که چشمشان به گنبد طلا می افتد، دستشان در دست یار باشد و دلشان آرام و امن.



## شنبه

مسئال چهاردهم  
۲۳ آذر ۱۴۰۱  
۱۹ جمادی الاول ۱۴۴۴  
شماره ۳۸۳۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق نامه اخلاق حرفه ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمایان: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

### گرافیک جدید



طرح: جلال حاجی زاده

### شوخی بی شوخی

## آقای فغانی هم این قدر راحت کارت نمی داد!



زینب نثار  
زینب نثار جهانگیر

داشته اند و کاش این ۱۰ نفر، آن ۱۲۵ نفر را هم قانع می کردند! ■ درضمن یکی از نمایندگان مجلس، یعنی آقای رشیدی کوچی، با مقایسه قیمت خودروهای تولیدی داخل، گفته بود که سمند ال ایکس ساده که معمولی ترین خودرو تولیدی بعد از پراید در ایران به شمار می آید، بیستم مرداد پارسل، ۲۳۲ میلیون تومان بوده و امروز ۳۷۵ میلیون تومان است!

■ باید خدمت این نماینده محترم هم عرض کنیم که آقای رشیدی! الان مثلا اگر سمند ال ایکس را همان ۲۳۰ میلیون تومان پارسل بفروشند، مگر می توانیم بخریم؟ ما همین نان سنگک را اگر آپشن کنجده به آن اضافه شود، دلمان نمی آید بابت خریدش پول بیشتر بدهیم!

■ حالا درست است که این کارت های زرد مجلس مثل کارت های زرد فوتبال نیست که اگر کسی دو تا گرفت، اخراج شود و حتی اگر وزیری ۱۰ کارت زرد هم بگیرد، تا وقتی درخواست استیضاحش امضا نشود، همچنان وزیر خواهد بود، ولی بازهم از نمایندگان محترم مجلس خواهش می کنیم که این قدر الکی وزیر وزرا را بابت یک کارت زرد به میدان بهارستان نگشانند، به خصوص که هوای تهران هم دارد آلوده ترین روزهای خودش را سپری می کند و همچنین ممکن است این کارت های زرد به آن ها استرس وارد کند و نتوانند حتما این ۱۰ نفری که قانع شدند وزیر بی تقصیر است، دلایل کاملا مستحکمی



به این حواسِ پریشانم کسی به جز تو حواسش نیست دلم گرفته و می دانم کسی به جز تو حواسش نیست برای خشکی چشمانم کسی نماز نمی خواند به این که تشنه بارانم کسی به جز تو حواسش نیست نشان آهو را کسی به جز تو نمی پرسد به من، منی که گریزانم، کسی به جز تو حواسش نیست منی که گم شده ام در خود میان این همه تنهایی به چشم های هراسانم کسی به جز تو حواسش نیست به من که غم به سرم آوار... که سر گذاشته بر دیوار نشسته گوشه ایوانم، کسی به جز تو حواسش نیست به من که چند صبحا هست بلیت سبز دعا در دست در اشتیاق خراسانم، کسی به جز تو حواسش نیست چقدر بی کسم و رنجور، خودت مرا بطلب از دور به من امام رضا جانم، کسی به جز تو حواسش نیست

سیده تکتم حسینی